

یا فاطمه

شهادت ام ایبها ، مادر

سادات سرور زنان

عالمین و شفیعہ روز

جزا بر تمام شیعیان

ودلسوختگان

آنحضرت تسلیت باد



فاطمیه آمدوآن مونس و همدم کجاست؟
شمع میپرسد ز پروانه گل نرگس کجاست؟
در عزای مادرت یابن الحسن یکدم بیا
تا نپرسد این جماعت بانی مجلس کجاست

ای تاج سر عالم و ادم زهرا
از کودکیم دل به تو دادم زهرا
ان روز که من هستم و تاریکی قبر
جان حسنت برس به دادم زهرا

در زمانیکه زمان یاد ندارد چه زمان
و مکانیکه مکان یاد ندارد چه مکان
دل من در پی یک واژه ی بی خاتمه بود
اولین واژه که آمد به نظر فاطمه(س)بود

دلَم را با غمِ مادر نوشتن / غبارِ چادرِ خاکی نوشتن
خدا بر بیریقِ عشاقِ زهرا(س) / نوشت این طایفه شاه بهشتند .

غُربت آبادِ دیارِ آشناییها، بقیع!
همدمِ دیرینه غمِ های ناپیدا بقیع!
در تو حتی لحظه ها هم بی قراری می کنند
ای تمام واژه های درد را معنی، بقیع!

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: از
دنیای شما سه چیز محبوب من است: ۱-
تلاوت قرآن ۲- نگاه به چهره رسول خدا ۳-
انفاق در راه خدا

روزی پیامبر اسلام از دخترش
پرسید: فاطمه چه درخواستی داری؟ هم
اکنون فرشته وحی در کنار من است و از
طرف خدا پیام آورده تا هرچه بخواهی
تحقق یابد.

فاطمه علیها السلام پاسخ دادند: لذتی
که از خدمت حضرت حق می برم مرا از
هر خواهشی بازداشته است. حاجتی
جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال زیبا و
والای خداوند باشم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:
روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح
خود را حفظ نکرده روزه اش به چه کارش
خواهد آمد.

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که می
گوید: خدمت حضرت فاطمه زهرا(س)
شرفیاب شدم. در برابر آن حضرت لوحی بود
که اسامی اوصیاء از نسل او در آن ثبت شده
بود. شمردم تعدادشان دوازده تن بود که آخر
آنها قائم(عج) بود. سه تن از آنها به نام
محمد، چهار تن به نام علی و

حکایت شگفت شهید نورالله ملاح، از رویای صادقانه دیدار با حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

صبح یک روز گرم تابستانی، زیر سایه چادری در هفت تپه، مأمَن «لشکر خط شکن ۲۵ کر بلا» لابه‌لای تپه ماهورها، تک و تنها نشسته بودم. «نورالله ملاح» را دیدم که از دور، در طراز نرم و ملایم نور، با لبخندی از جنس سرور، به طرفم می‌آمد، سرش را از ته تراشیده بود. مهربان کنارم نشست. گفتم: پسر قشنگ شدی! عجب چرا این روزها، بعضی از بچه‌ها موهاشون رو از ته می‌تراشند! نکنه خبرایی هست ما بی‌خبریم، عین حاجی واقعی‌ها شدی‌ها...! تقصیر که میگن همینه دیگه، نه؟ شهید ملاح دستش را روی شانه‌هایم جفت کرد و با لبخندی غریبانه گفت: سید، بذار برات از خواب دیشب بگم. تو هم از اصحاب خواب دیشب من هستی... گفتم: من! این یعنی چی؟ خواب! حالا چه خوابی دیدی؟ پسر نکنه جرعه شهادت را تو خواب نوشیدی! گفتم: برو بالاتر سید، اصلا یادت هست من همیشه بهت می‌گم که به شکل غریبانه‌ای شهید می‌شم، تو هی به من بخند، ولی دیشب به ظهور رسیدم. بشارتت را گرفتم. خندیدم و گفتم: آره، تو از همین حالا سوت شهادتت رو بزنی! گفتم: خواب دیدم همین اطرافم، بعد یکی به اسم صدام زد، گاهی به دور برم انداختم، صدا از تو چادر حسینیه گردان می‌آمد، اما صدا یک جورایی غریبانه و خاص بود، حیرت کردم؟! مثل اون صدا تابه‌حال هیچ کجا نشنیده بودم. آرام و بی‌تاب و بی‌قرار، گوشه چادر را کنار زدم، پر شدم از عطر ناب، در دم فرو ریختم. ناگهان اندیشه‌ای مثل یک وحی ریخت توی دلم. مقابل تکه‌ای از نور زانو زدم. مثل وقتی که مقابل ضریح آقا علی بن موسی الرضا(ع) می‌خواستیم سلام بدهیم، با اشک و بغض و بی‌قراری گفتم: السلام علیک یا فاطمه زهراء... حال غریبی پیدا کردم، من و حضرت زهرا(س)... (حضرت فاطمه زهرا(س)، آقا امام حسن(ع) و امام حسین(ع) دو طرفش نشسته بودند. آن‌قدر مبهوت و متحیر بودم که کلامی برای گفتن نیافتیم، دوباره سلام دادم، به آقا امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، به اصحاب عاشورا(ی)، به مولا علی(ع) حضرت زهرا(س) فرمودند: پسرانم، حسن و حسین، سلام خدا بر شما باد، ایشان (نورالله) چند روز دیگر مهمان ما خواهد بود. بعد، آقا امام حسین(ع) دست روی سرم کشیدند و من ناگهان از خواب پریدم... این بشارت بود. سید چون! مدت‌هاست که منتظرش بودم، واقعیت اینه که تا منتظر نباشی، خونده نخواهی شد. باید آرزو کنی، تا آرزوهات سراغت بیان. بیدار که شدم، وقت اذان بود. وضو گرفتم، فکر کردم که قرار است چند روز دیگه... اصلاً خبر که داری، داریم میریم مهران؟ میدونی، انشالله من شهید می‌شم، بشارتت رو گرفتم، می‌دونم که به غریبانی حضرت زهرا(س) به شکل غریبانه‌ای هم شهید خواهم شد... ان‌شالله. بغض گلویم را گرفت، تو حیرت ماندم. آره ما بر حقیم و این‌ها نشانه آن ظهور حقیقت مطلق است. بلند شدم، شهید ملاح را بغل کردم. گفتم: تو شک داری؟ گفتم: بیا یک شرطی ببندیم، اگه جا موندیم، شفاعتم کن. عصر روز پنجم از این واقعه، شانزدهم تیرماه شصت و پنج، سرپندها که روی پیشانی رفت، به یاد ملاح افتادم، دور و برم را گشتم. آخه قدش بلندتر بود و ته ستون می‌ایستاد. رفتم نزدیکش و گفتم: هی مرد، قول و قرار ما رو که یادت هست؟ لبخندی زد و گفت: سید، از همین حالا تو سوت را بزنی، طولی نکشید که با رمز یا اباعبدالله الحسین(ع)، وارد عملیات شدیم و چند روز بعد در حین آزادسازی مهران، نورالله ملاح، بر بلندای قلاویزان، با اصابت مستقیم راکت هوایی دشمن، به شکل غریبانه‌ای، مظلومانه شهید شد، و چنان بودر شد که چیزی از جنازه‌اش باقی‌ماند. در سحرگاه هفدهم تیرماه ۶۵، نورالله مهمان حضرت زهرا(س) شد. برگرفته از نشریه امتداد شماره ۶۲-۶۳



بنابر مشهور، روز جمعه، بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت، سه سال پس از جریان معراج در شهر مکه معظمه واقع شد؛ و جهان ظلمانی را به نور مقدس خود روشن نمود. و چون آن حضرت به دنیا آمد ننی چند از زنان بهشتی با طرف هائی از آب کوثر در کنار بستر خدیجه حضور یافته و نوزاد را غسل دادند. پس از آن، نوزاد لب به سخن گشود و اظهار داشت: **(: اءشھد ان لا اله الا الله ، و انى اءبى رسول الله سید الا نبیاء، و انى بئلى سید الا وصىاء، و ولى سادة الا سباط))** و سپس نام یکایک آن زنان بهشتی را به زبان آورد؛ و بر هر يك سلام نمود. حضرت زهراء سلام الله علیها کوچکترین فرزند خانواده و تنها یادگار حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود. آن بانوی بزرگوار، بسیار مورد تکریم و احترام خاص پدرش رسول گرامی اسلام قرار می گرفت و حتی بارها هنگام ورود جلوی پایش بلند می شد و پیشانی او را می بوسید و می فرمود: فاطمه از من است و من از اویم، پدرش فدایش باد، هر که فاطمه را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده، و هر که او را ناراحت نماید مرا ناراحت کرده است و حضرت در سن هشت سالگی از شهر مکه معظمه به سوی شهر مدینه منوره مهاجرت نمود. در مورد زمان ازدواج حضرت زهراء (س) ولی مشهور آن است که حضرت در سن ده سالگی به ازدواج امیرالمؤمنین علی(ع) در آمد، که در ماه مبارک رمضان نامزدی و خطبه نکاح واقع شد؛ و در ماه ذی الحجة مراسم عروسی انجام گرفت و مشهور آن است که عمر مبارک حضرت بین ۱۸ تا ۲۵ سال گفته اند، همچنین برای زندگی آن حضرت بعد از رحلت پیامبر معروف بین ۷۵ تا ۹۵ روز گفته شده است. لیکن مشهور سیزدهم جمادی الاول و یا سوم جمادی الثانی، سال دهم هجری قمری را گفته اند. علت رحلت و شهادت آن مظلومه تاریخ: مصیبت ها و شکنجه های دردناکی بوده است که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، توسط افراد معلوم الحال بر آن حضرت وارد ساختند که تاریخ، آنها را ثبت نموده است. به طوری که حضرت پس از پدرش هیچ گاه خندان و شادمان دیده نشد، بلکه مرتب گریان و ناراحت بود تا جائی که یکی از چهار گریه کنندگان عالم به حساب آمده است. آن حضرت اولین فردی بود که در اسلام، برایش توسط اسماء بنت عمیس، با تقاضای خود حضرت ثابوت ساخته شد، به جهت آن که حتی پس از وفاتش حجم بدن مقدسش مورد دید افراد قرار نگذرد. مراسم غسل و کفن و دفن، همچنین نماز بر جنازه مطهر آن حضرت توسط همسرش، امام علی(ع) برخی دیگر از نزدیکان خاص، شبانه انجام گرفت و محل قبرشان تا هنگام ظهور امام زمان (عج) مخفیست



نام: فاطمه، زهراء صلوات الله و سلامه علیها. **کنیه:** أمّ اءبیها، أمّ الا ئمة، أمّ الحسنین و... **لقب:** سیدة نساء العالمین، بضعة الرسول، بتول، صدیقه، راضیه، مرضیه، مبارکه، طاهره، مطهره، عذراء، زکیه، محدثه، صفیة، سیده، عابده، مظلومه، حکیمه، حلیمه، تقیه، حبیبه، کاظمه، رؤوفه و... و هر یک از لقب ها، اشاره به بعضی از کمالات و صفات حسنه مخصوص آن بانوی مکرمه خواهد بود. **پدر:** حضرت محمد، پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد. **مادر:** خدیجه دختر خویلد، اولین زنی که به وحدانیت خداوند و نیز رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد و همراه آن حضرت نماز جماعت خواند؛ و تمام ثروت خود را که یکی از ثروتمندان مهم بوده است برای ترویج دین اسلام در اختیار همسرش، حضرت رسول قرار داد. **خادمه آن حضرت:** فضه نام داشت که خود دارای فضائل و مناقبی است، از آن جمله این که حافظ تمام قرآن بود. **نقش انگشتر حضرت:** امین المتوسلون بوده است.